

عرفان شرقی در آثار کانستانتین بالمونت شاعر سمبولیست و ملک‌الشعرا روسی^۱

مرضیه یحیی پور*

معصومه معتمدنیا**، جان‌اله کریمی مطهر***

چکیده

در این مقاله، ضمن معرفی کانستانتین بالمونت شاعر سمبولیست سده بیستم روسیه معروف به ملک‌الشعرا و شمس‌الشعرا در ادبیات روسی، به آن دسته از اشعار با مضامین شرقی وی، که هم‌سو با اساس مکتب سمبولیست روسی است، پرداخته شده است. بالمونت یکی از بنیان‌گذاران مکتب سمبولیست روسی است. این ایده ادیان الهی، که با مرگ انسان تنها جسم او از بین می‌رود و بازگشت انسان به سوی خداست، اساس سمبولیسم روسی نیز است که در اشعار بالمونت به‌کررات ملاحظه می‌شود. سپس به خاستگاه و نحوه شکل‌گیری برخی از مضامین شرقی اشاره خواهد شد. عناصر چهارگانه یا عناصر اربعه (آتش، آب، خاک، و هوا) از مضامین اصلی اشعار بالمونت است. بالمونت با شاعران ایرانی مانند مولانا، خاقانی، و حافظ آشنا بود و به‌نظر می‌رسد اشعار با مضامین عناصر چهارگانه به تأسی از شاعران ایرانی سروده شده‌اند. او که در پی یافتن «شمس» در این دنیاست، تحت‌تأثیر قرآن، پیامبر اکرم (ص)، آثار عرفانی ایرانی - شرقی، و صوفی‌گری حافظ و مولانا است و اشعار «فراموش نکن: قرآن کتاب پرهیز است»، «از آن‌جا»، «ستاره صحرا»، «سکوت»، «جلال‌الدین رومی»، «پند»، «عندلیب»، و ... را براساس مضامین شرقی و اشعار شاعران ایران‌زمین سروده است. مضامینی که در شکل‌گیری اندیشه‌های عرفانی و صوفیانه شاعر روس تأثیرگذار بودند و توجه عمده شاعر در آن‌ها به «جهان هستی» و مفهوم «ازلیت و ابدیت» است.

* استاد زبان و ادبیات روسی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)، myahya@ut.ac.ir

** استادیار دانشگاه مازندران، بابل‌سر، m.motamednia@umz.ac.ir

*** استاد زبان و ادبیات روسی، دانشگاه تهران، jkarimi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۳۱

کلیدواژه‌ها: کانستانتین بالمونت، مضامین شرقی، سمبولیست، ابدیت، عناصر اربعه.

۱. مقدمه

کانستانتین دمیتروویچ بالمونت، شاعر سده بیستم میلادی، مترجم، منتقد، مورخ ادبیات، نظریه پرداز، و از بنیان‌گذاران مکتب سمبولیسم روسی است که در سال ۱۸۶۷ م در استان ولادیمیر به دنیا آمد. او استعداد هنری خود را از مادر به ارث برد که به گفته خود شاعر، دنیای شعر را به رویش گشود. شاعر معتقد است: «مادر تحصیل کرده، عاقل و منحصربه‌فردم، بیش‌تر از همه اطرافیانم بر زندگی شاعرانه من تأثیر عمیق نهاد. او مرا به دنیای موسیقی، الفاظ و زبان‌شناسی برد» (کوپریانوفسکی ۲۰۱۴: ۴۱). اما علاقه به طبیعت را از پدر به ارث بردم که شخصیت انسانی فوق‌العاده‌ای داشت، پدری که بی‌نهایت «آرام، مهربان، و ساکت بود و به هیچ چیز در دنیا غیر از روستا، طبیعت، شکار، و هم‌چنین آزادی خواهی، ایده‌های انقلابی، و هم‌دردی نسبت به ناتوانان را بها نمی‌داد» (همان). علاوه بر پدر و مادر، بهترین معلم او طبیعت است: «بهترین معلمان من در شعر: زمین، باغ، نهرها، دریاچه‌های باتلاقی، هیاهوی برگ‌ها، پروانه‌ها، پرندگان، و سپیده‌دمان بودند» (همان). او برجسته‌ترین شاعر دوره خود است که شاعران زیادی یا مستقیماً از او پیروی می‌کردند یا تحت تأثیر او شعر می‌سرودند. او برای بیان اندیشه‌های خود بیش‌ترین بهره را از عناصر طبیعت برده است. از موضوعات اصلی اشعارش آتش، آب، هوا، خاک، خورشید، زندگی، عشق، و مرگ را می‌توان برشمرد.

او اشعار فراوانی درباره طبیعت سروده است، مانند: عطر خورشید، قوی سپید، نیلوفرهای باتلاقی، هنگام طلوع، عصر هنگام، شفق، نی‌ها، صنوبرهای پژمرده، پاییز، مکان دورافتاده، رنگ‌های غروب، تولد جویبار، جویبار، اقیانوس، و ...

بالمونت سال‌ها سرآمد و پادشاه شاعران روس بود و به همین دلیل در میان شاعران هم‌عصر خود به ملک‌الشعرا معروف بود و در مرکز توجه بسیاری از شاعران و نویسندگان قرار داشت. برخی از شاعران در اشعار خود از او به‌نام شمس یاد کرده‌اند و او را شمس‌الشعرا نیز نامیدند. ایوان بونین درباره بالمونت گفته است: «او ترانه نیست، او خورشید نیست ... او قلب من است» (رامانف ۲۰۱۳: ۶۰۹).

در سال ۱۸۹۴ با والری بریوسف، که با او احساس هم‌فکری می‌کرد، آشنا شد. هر دو شاعر به سمبولیست‌های فرانسه علاقه‌مند بودند. بریوسف در همین سال مجموعه

پرسروصدای خود با عنوان سمبولیست‌های روسی (*russkie symbolisti/ Русские*) را چاپ کرد و بالمونت نیز کتاب خود را با عنوان *زیر آسمان شمالی* (*символисты*) را چاپ کرد و بالمونت نیز کتاب خود را با عنوان *زیر آسمان شمالی* (*Под Северным Небом*) براساس اصول سمبولیسم منتشر کرد که بسیار خوش درخشید. بریوسف درباره او اظهار داشت: «در طی یک دهه بالمونت بدون وقفه بر نظم روسی پادشاهی می‌کرد. شاعران دیگر یا از او فرمان‌برداری می‌کردند یا علی‌رغم تأثیرپذیری مطلق از او با تلاش زیاد به استقلال خویش پافشاری می‌کردند» (بریوسف ۱۹۱۲: ۸۹).

از اشعار سمبولیستی بالمونت شعر «چونان خورشید خواهیم بود» را می‌توان نام برد که شاعر در آن براساس عناصر چهارگانه، یعنی آب، آتش، خاک، و هوا، افکار سمبولیستی خود را بیان کرده است. اثر مهم دیگر او سکوت (*Tishina/ Тишина*) است که در سال ۱۸۹۸ آن را به چاپ رساند. اما مجموعه اشعار *بناهای شعله‌ور* (*Горящие здания/ Gariashie zdanie*) (۱۹۰۰) و «چونان خورشید خواهیم بود» او را به‌عنوان شاعری واقعی معرفی کردند. ستایش لحظه ناگهانی و برگشت‌ناپذیر، ابهام کنایات و پیچیدگی احساس، و هم‌چنین تکرار واژه‌ها و ترکیبات از ویژگی‌های شعر بالمونت هستند: «از شیوه‌های بالمونت برای ساختن متن تکرار اصوات و هم‌چنین واژه‌ها و ترکیبات است: **من با خیالم تسخیر کردم سایه‌های درحال گذر را / سایه‌های درحال گذر روز خاموش**» (بیزروکوف ۲۰۱۸: ۱۲۶).

قهرمانان اشعار بالمونت را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: گروه نخست فاقد ثبات شخصیتی‌اند، اما گروه دوم از نظر ویژگی‌های اخلاقی، ساعی در یافتن نور هستند، آزاده‌خواه‌اند، و به عقاب دریایی مانند.

بالمونت بیش‌ترین توجه را در اشعار خود به موسیقی و خوش‌آهنگ‌بودن شعر معطوف داشته است. در وهله نخست قهرمان اشعار بالمونت براساس وضعیت روحی ناپایدار و بی‌ثباتی در عشق، توصیف می‌شوند: ازیکسو عدم پذیرش دنیا و خستگی از نیستی را در آن‌ها شاهد هستیم و ازسوی دیگر ارتقا در عشق و فهم طبیعت را. اما با گذر زمان قهرمان بالمونت تغییر می‌کند: او پاک، شاد، امیدوار به زندگی است و در زمان پختگی ساعی به سوی «نور»، «آتش»، و «خورشید» (از واژه‌های اصلی و نمادهای اشعار وی) است. سیمای موردعلاقه اش عقاب دریایی قوی، متکبر، و «آزاده ابدالدهر» است (بیکووا ۱۹۹۵: ۳۰).

کانستانتین بالمونت شاعر سفر است. او با سفرهایش به مناطق آسیایی - شرقی توجه ویژه‌ای به مشرق‌زمین معطوف داشته و آثار متعددی درباره فرهنگ و ادب شرقی سروده است. توجه عمده در مقاله به مضامین شرقی آثار او و به‌خاستگاه و نحوه شکل‌گیری برخی از آن‌ها خواهد شد. تلاش می‌کنیم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که علت علاقه‌مندی شاعر و ریشه‌های گرایش وی به شرق، از جمله ایران، چیست؟ و به آثار کدام‌یک از شاعران ایران‌زمین علاقه‌مند بود؟

۲. بحث و بررسی

کانستانتین بالمونت در طول حیات خود ادبیات، فلسفه، اسطوره‌شناسی، و حتی علوم طبیعی را آموخت و استعداد فوق‌العاده‌ای در یادگیری زبان داشت. او به زبان‌های فرانسه، آلمانی، یونانی، لاتین، ایتالیایی، اسپانیایی، لهستانی، چکی، لیتوانی، نروژی، دانمارکی، سوئدی، و هم‌چنین گرجی، ژاپنی، و سانسکریت تسلط داشت. وی علاوه بر خلق آثار نظم و نثر خود، ترجمه‌هایی نیز از زبان‌های ذکرشده به روسی انجام داده است.

در اشعار بالمونت واژه‌هایی مانند «حقیقت»، «واقعیت»، «شر»، «آزادی»، «مبارزه»، و «خوش‌بختی» مکرر مشاهده می‌شوند. مهم‌ترین شعر سمبولیستی او *چونان خورشید خواهیم بود* (*Boodem kak sonse/ Будем как солнце*) (۱۹۰۳) نام دارد که شاعر بر پایه نمادها، اندیشه‌های سمبولیستی خود را در آن بیان کرده است. او عناصر اربعه یعنی آتش، آب، خاک (زمین)، و هوا (باد) را مبنای نظریه پیدایش کائنات و شکل‌گیری اسطوره‌شناسی کائنات قرار داده است. طی یادداشتی در سال ۱۹۰۴، بالمونت این عناصر را «عناصر اربعه پادشاهی» نامید. این شعر چندبعدی است. شاعر معمولاً نگاه دوگانه به این عناصر دارد. نگاه‌های مثبت و منفی شاعر درخصوص این اشیا در تضاد و تقابل‌اند. خورشید در شعر نماد جوانی، جمال، و ابدیت است که پیش از دیگر عناصر به وجود آمده است و شاعر آن را شروع خلقت می‌شمارد. برای شاعر خورشید الگوی کسانی است که به پیش می‌تازند، کسانی که وحشت از سوزاندن قلب خود با عشق ندارند و کسانی که شرم از مهربانی در زندگی ندارند. خورشید از یکسو با ازلیت و ابدیت و از طرف دیگر با لحظه مرتبط است. از نظر بالمونت گرچه خورشید نماد آتش حیات است، در عین حال شعله‌هایش سوزاننده است. خورشید جوانی مستانه‌ای است که با اندکی

بی‌بندوباری درهم آمیخته است، اما موجود قدیمی تری است که مرتبط با دنیای ابدی و گذشته‌هاست. قهرمان عصیان‌گر نیست، ولی درعین حال طغیانی است:

چونان خورشید خواهیم بود! به نسیان می‌سپاریم در آن‌باره،
کسی که ما را به راه طلایی هدایت می‌کند،
تنها به‌خاطر خواهیم سپرد، که تا ابد در خواب طلایی مشتاق دیگری،
جدید، قوی، مهربان، بدسرشت،
به‌وضوح خواهیم بود.

پیوسته پرستش خواهیم کرد عرشیان را
در آرزوی زمینی ما!

به‌سان خورشید پیوسته جوان خواهیم بود،
با لطافت نوازش خواهیم کرد الوان آتشین را،
هوای صاف و هر آن‌چه طلایی را.
تو خوش‌بختی؟ دوچندان سعادت‌مندتر باش،
بگذار آرزوی غیرمنتظره برآورده شود!
فقط در آرامش بی‌حرکت شتاب نکن،
در ادامه، باز، تا سیمای نهان،
در ادامه، عدد نحس ما را مجذوب می‌کند

به‌سوی پروردگار ابدیت، آن‌جاکه الوان جدید مشتعل‌اند.
چونان خورشید خواهیم بود، او جوان است.
در این است پند جمال هستی!

(بالموننت ۱۹۰۳: ۲)

آتش، که اساس خلقت انسان است، مبنای شعر دیگری از بالموننت با عنوان «او» است. آتش از ارکان مهم سیماها و نمادها شعر بالموننت است. شاعر آن را نخستین عنصر درمیان عناصر چهارگانه می‌داند که مرتبط با خلقت است. او در این شعر آتش را به‌شکلی مرتبط با خورشید و شروع خلقت می‌داند. آتش شاهد آفرینش ماوراءالطبیعه، جهان، و انسان است. آتش بخشی از کائنات است که منور به‌وجود پروردگار نامرئی است. در شعر بالموننت آتش دوگانه توصیف شده است: از یک‌سو ملعون، خشن، و ویران‌گر و از سوی دیگر باانرژی و دائم سرزنده است.

شاعران سمبولیست روسیه، که سرآمد آن‌ها کانستانتین بالمونت است، باتوجه‌به اندیشه‌های خود نگاه ویژه‌ای نیز به شرق معطوف داشته‌اند. بالمونت در تأثیرپذیری از شرق، فقط به عناصر چهارگانه نپرداخته است، او تحت تأثیر قرآن، پیامبر اکرم (ص)، و عرفان ایرانی - شرقی نیز بوده است.

او اشعاری درباره قرآن کریم و پیامبر اکرم سرود. اشعاری مانند «از آن‌جا»، «فراموش نکن»، «ای پیامبر!»، و «الخاتم» را با آیات قرآن مجید مزین کرده است و در آن‌ها پروردگار را ستایش کرده است. اشعار بیان‌گر آن است که او با فرهنگ شرقی و تعالیم اسلامی، که اساس زندگی براساس موازین اخلاقی در این دنیاست، آشنایی خوبی داشته است. در شعر فراموش نکن: قرآن کتاب پرهیز است، که براساس آیات ۱۳۲ و ۱۳۸ سوره آل‌عمران سروده شده است، به همین نکته اشاره می‌کند. این شعر بالمونت نوعی تفسیر این آیات و سرمشقی برای مؤمنان است:

فراموش نکن: قرآن کتاب پرهیز است،
کتاب دستور به کجا و چگونه رفتن است.
در آیاتش همیشه پند است،
و اهمیت راه.

نوشته شده بر صفحات محترم،

به‌دست کاتبان سلیسی نوشته شده،

آن کتاب مملو از آذرخش سوزان،

و تندرهای تهدیدکننده است.

در آسمان‌ها الواحش می‌درخشند،

و انبوه فرشتگان منور آن کتاب را خوانده‌اند،

در آن میان رخسار ستارگان می‌لرزیدند

در آن دوردست لاجورد طلایی.

فراموش نکن: ما در زمین بذر نمان می‌کنیم،

لیک شبدر^۲ خرامان از اعماق برای نفس کشیدن سر بر می‌آورد.

سرسختانه نیایش کن، نیایش کن، نیایش کن،
تا در آخرین لحظه نیک نفس باشی.

(همان)

بالمونت با ایران و شاعران ایران زمین آشنایی داشت و اشعاری در مدح سرزمین ایران و شاعرانش سرود. او سلسله اشعاری با عنوان «آتش از عرش جاری است» دارد. در شعری با همین نام، او خود را آتش پرست می نامد و در ابیاتی به تمجید گل های ایرانی پرداخته است. این شعر از ۱۳۵ مصرع تشکیل شده است و در سال ۱۹۰۵ سروده شد که در این جا به بندی از آن، که به ایران اختصاص دارد، اشاره می شود:

این گل سرخ انبوهی است، غنچه ای ایرانی
رؤیای معطر ایران.

سطور عاشقانه را در مقابل گل سرخ می سرایم
لبان گل برگ هایش را نسیم مشوش می کند
و دلم از شادی مست است.

(بالمونت ۱۹۱۱: ۹۳)

او علاوه بر ستودن ایران کهن (سرزمین فارس) در شعر «عندلیب» به مدح شاعران ایرانی مانند حافظ و خاقانی پرداخته است. این شعر به نوازنده و آهنگ ساز معروف روسی - آمریکایی، س. آ. کوسیویتسکی^۳ اهدا شد. علاقه به شاعران ایران از دیرباز در مکاتبات نویسندگان و شاعران روس نیز مشهود است:

ف در مکاتبات و مباحثات خود با لف تالستوی اغلب با اشعار حافظ پاسخ می گفت. این حتی، در رمان *آنا کارنینای* لف تالستوی هم انعکاس یافته است. در این رمان، آبلونسکی به عنوان آخرین دلیل در دفاع از خود و برای سرزنش لوین این مصرع از حافظ را تکرار می کند: *برو ای زاهد بر دردکشان خرده مگیر*. در سال ۱۸۴۸ گرتسن، نویسنده بزرگ قرن نوزدهم روسیه به دوستش آگوریف توصیه می کند که حافظ را بخواند: «حتماً حافظ به ترجمه داومر را پیدا کن. این هم یک منبع جدید لذت برای تو. عجب شاعر عمیق و بزرگی است. از من تشکر خواهی کرد» (کریمی مطهر ۱۳۷۹: ۵۰-۵۱).

فرهنگ مشرق‌زمین دنیایی بود که توجه بالمونت را نیز به خود جلب کرد و او را وادار به بررسی موضوعات شرقی می‌کرد و درمقابل بسیاری از آن‌ها عکس‌العمل نشان می‌داد. یکی از آثار بالمونت، که در آن تأثیر نقش مایه‌ها و سیماهای شرقی مشهود است، شعر «عندلیب» است. درک ویژه موسیقایی دنیا در این شعر، مانند همه آثار شاعر، دیده می‌شود. با خواندن این اثر، متوجه می‌شویم که نویسنده به همه موجودات روح می‌بخشد و معتقد است که موسیقی پایه و اساس وحدت دنیای زمینی با آسمانی، طبیعت، و انسان است. به عقیده شاعر، موسیقی همه چیز را احاطه کرده است و هماهنگی، هم‌صدایی، و هارمونی در اجزای هستی به وجود می‌آورد: «هم بلند آواز می‌خواند، هم پایین فریاد می‌زند». به کارگیری واژه‌های کلیدی در هر بند، که با دنیای موسیقی مرتبطانند، اتفاقی نیست: «می‌خواند»، «جاری ساز نواها را»، «در گلی نواها»، «دف زرین»، «ویولون»، «ویولون‌سیل لاجوردی»، «نت‌ها»، «تار»، «آرشه»، «چهچه»، و «خوش‌آهنگ». بالمونت در بسیاری از آثارش، از جمله مقاله «زبان روسی»، درباره اهمیت موسیقی تأمل می‌کند: «من معتقدم که همه چیز از عطش موسیقی به وجود آمده است. مگر زمین ما، که چنین شگفت‌انگیز است، مانند زبور به سوی پروردگار لایزال در حرکت نیست، مانند شعری خوانده‌شده در هوا توسط آتش و آب نیست؟» (بالمونت ۱۹۹۰: ۳۴۷).

بلبل سیمای مرکزی شعر «عندلیب» است که هم‌زمان سرچشمه موسیقی است (در آن بخش از جنگل، آن‌جا که آواز می‌خواند). این پرنده در فضایی اسطوره‌ای و شاعرانه متن بالمونت با نقش مایه‌های خلاقیت، ترانه، بهار، و عشق ارتباط دارد (او در آهنگش داستان همه عشق است). بلبل در نزد بالمونت یک پرنده مقدس و خارق‌العاده است (این به تصورات اسطوره‌ای «خدا»، «مقدس»، و «پاک» مرتبط است که در مورد این پرنده وجود دارد، حتی خداوند آن‌را متمایز می‌سازد و به دلیل ترانه زیبایش، عشق خودش را به او ابراز می‌دارد). در وهله نخست، بالمونت اعتراف دارد که در نهان این پرنده کوچک یک برتری کاملی است و از دیگران هم می‌خواهد که این واقعیت را بپذیرند (ساکت شو. عندلیب متعالی است). ثانیاً، بلبل نه تنها پرنده شب، بلکه صبح نیز است. بلبل در دنیای شعری بالمونت موفق می‌شود با آهنگ ترانه‌های خود جلوه‌های ناهم‌گون و متضاد دنیا (آسمان و زمین، روز و شب) را به صورت واحد با هم متصل کند:

لیک در این گلو از ازل
نگاه سیمین ماه نهفته است.
و در آن حلقه رنگین‌کمان،

و با او آن دیگری یکدل.
و او حلقه را در حلقه دیگر می‌راند،
و بلند آواز می‌خواند و پایین فریاد می‌زند.

موسیقی به صورت زنجیروار تابلویی از زندگی واحدی را به هم می‌بافد. آواز بلبل
پل ظریف مخصوصی را می‌سازد که دنیای طبیعی و مادی را با دنیای آسمانی، دنیای
صبح‌گاهی را با دنیای شبان‌گاهی، دنیای زمینی را با دنیای آسمانی متصل می‌کند:

ویولون‌سیل لاجوردی
چه‌چه‌ نشنیده‌شده را می‌یابد.
و حلقه‌به‌حلقه (جزء‌به‌جزء) زنجیر کرده
به اعماق ناشناخته می‌کشانند.
صفات را در حلقه سلیس می‌کند،
و او پنجره را به سوی گنبد خضرا می‌گشاید.
از عرش به‌سوی پل ظریفی قرار دارد
و او به نتهای میان ستارگان می‌نگرد.

موسیقی زندگی را دگرگون می‌کند، ساختارش را تغییر می‌دهد (صفات را در حلقه
سلیس می‌کند)، با نور وصلش می‌کند، با زمان و مکان می‌بافد و احساس را به‌وجود
می‌آورد، دنیایی که در آن بلبل ترنم می‌کند، دنیایی که در آن قهرمان بالمونت به‌سر می‌برد،
این دنیای زمینی نیست، بلکه جنت است. اشارات متعددی که در سراسر متن اثر است، این
احساس را تقویت می‌کند.

برای مثال، صفت «زمرد» در بند اول فقط خوش‌آب‌ورنگی را منتقل نمی‌کند. کارکرد اصلی
آن چیز دیگری است. اگر توصیف جنت را در قرآن جست‌وجو کنیم، ما باغ سرسبز را زمردین
می‌بینیم. چنین تصویری را هم بالمونت در شعرش می‌سازد (اما میان شاخه‌های زمردین).
مضامین نهانی شرقی آثار بالمونت در سطور دیگر بند اول شعر او نیز دیده می‌شود (هر
نوایی که می‌خواهی بیفشان/ پای کوبی کن، بچرخ، برقص و بیاف). با خواندن این سطور،
شاهد سماع عرفانی صوفی می‌شویم. سماع صوفیان اوج یک تمرکز است که به صوفیان
این امکان را می‌دهد که به حالت خلسه دست پیدا کنند، با هر چرخشی، انگار به خدا،
یعنی به دنیای او نزدیک می‌شود.

در پایان شعر بالمونت بقیه سیمایها و نقش مایه‌های اصلی به هم می‌پیوندند، مضامین نهانی آشکار می‌شوند. بلبل در این بخش شعر یک پرندۀ عرفانی می‌شود که به او این امکان و استعداد داده شده است که به گذشته بسیار دور یک کشور دیگر (یعنی به ایران باستان) سرک بکشد و با اندیشه‌های جدید او را احیا کند. بلبل با آواز خودش انسان را به خدا و زمین را با جنت متصل می‌کند:

هر چیزی به نوبه خود خوانده شد،
و او دوباره آرشه را می‌آزماید.
او دوباره تار را می‌آزماید،
تا نواها در سکوت طوفان به پا کند،
تا به یاد آورد که عشق منورست
مانند رؤیا در سرزمین فارس،
مانند پروردگار و قلب صعود و نزول دارد،
آنسان که خاقانی و حافظ سرودند.
آنچنان لطیف سرودند،
آن‌گونه که می‌سراید عسل آوازه‌خوان افشان،
میان شاخه‌های زمردین
عندلیب منقار به عرش گرفته.

یادآوری اسامی شعرای برجسته ایرانی در مصرع‌های پایانی شعر بالمونت هم اتفاقی نیست، آثار آنها با موضوعات دائمی مانند عشق، زندگی، ایمان، خدا، و بسیاری دیگر ارتباط دارد. خاقانی فیلسوف و قصیده‌سرای است که پختگی آثارش معاصران را متحیر کرد، نویسنده بسیاری از مرثیه‌های عاشقانه است که در آنها نه تنها عشق، بلکه هارمونی جهان، معشوق، و عاشق توصیف می‌شود. حافظ نیز به دلیل شیرینی، زیبایی، و ظرافت اشعارش به «شکر لب» شهره است و بالمونت با رجوع به این شاعران سیمایی بی‌پایان و واحدی را برای همه دوران به وجود می‌آورد که مانند سیمای بلبلی است که اکنون در این جا آواز می‌خواند، ولی در ترانه خودش هم دنیای جنت را انعکاس می‌دهد و هم آثار شاعران بزرگ دوران گذشته را و هم زندگی معاصر را. علاوه بر این، مقایسه با شاعران ایرانی، که هارمونی و موسیقایی شعرشان معاصران را به وجد آورده است، نه تنها سیمای

مرکزی اثر (بلبل)، بلکه خود نویسنده را هم به اوج می‌رساند؛ البته، مقایسه بلبل — شاعر از دوران بسیار قدیم یک سنت است.

حضرت حافظ هم از وحدت زمینیان و عرشیان چنین گفته است:

یار ما چون سازد آهنگ سماع قدسیان در عرش دست‌افشان کنند
و خاقانی هم در باب سماع بلبلان گفته است:
پیش از آن کز پر نشاندن مرغ صبح آید برقص
بر سماع بلبلان عشق جان افشاندانند

عندلیب

اهدا به جادوگر روسی موسیقی،

به س. آ. کوسیویتسکی

در آن بخش از جنگل، آن‌جا که آواز می‌خواند،

عندلیب منقار به عرش گرفته.

هر نوایی که می‌خواهی بیفشان،

پای‌کوبی کن، بچرخ، برقص، و بیاف،

اما میان شاخه‌های زمردین

شخم نخستت به حساب نمی‌آید.

ساکت شو. عندلیب متعالی است.

در هر گلویی نوایی و فریادی است،

و این دو و همه چیز سرچشمه آن‌هاست.

لیک در این گلو از ازل

نگاه سیمین ماه نهفته است.

و در آن حلقه رنگین‌کمان،

و با او آن دیگری یک‌دل.

و او حلقه را در حلقه دیگر می‌راند،

و بلند آواز می‌خواند و پایین فریاد می‌زند.

به‌ناگاه او در دف زرین کوچک

با آروزی طنین‌دار خود می‌گوید.
او در آهنگش داستان همه عشق است.
او الماس تراوش‌کننده ویولون است.
آشفته‌گی واضح می‌بافد،
نقره پیایی می‌افشانند.
ویولون سیل لاجوردی
چه‌چپه نشنیده‌شده را می‌یابد.
و حلقه‌به‌حلقه (جزء‌به‌جزء) زنجیر کرده
به اعماق ناشناخته می‌کشاند.
صفات را در حلقه سلیس می‌کند،
و او پنجره را به‌سوی گنبد خضرا می‌گشاید.
از عرش به‌سوی پل ظریفی قرار دارد
و او به‌نت‌های میان ستارگان می‌نگرد.
هرچیزی به‌نوبه خود خوانده شد،
و او دوباره آرشه را می‌آزماید.
او دوباره تار را می‌آزماید،
تا نواها در سکوت طوفان به‌پا کند،
تا به‌یاد آورد که عشق منورست
مانند رؤیا در سرزمین فارس،
مانند پروردگار و قلب صعود و نزول دارد،
آن‌سان که خاقانی و حافظ سرودند.
آن‌چنان لطیف سرودند،
آن‌گونه که می‌سراید عسل خوش‌آهنگ،
افشان میان شاخه‌های زمردین
عندلیب منقار به عرش گرفته.

آثاری چون «ترانه عرب»، «طلسم»، «ستاره صحرا»، «سکوت»، «جلال‌الدین رومی»، «وصیت»، و ... نیز بیان‌گر علاقه‌مندی و شکل‌گیری اندیشه‌های عرفانی بالمونت نویسنده — شاعر معاصر روس با زمینه‌های ایرانی — شرقی است که در آن‌ها توجه عمده او به «جهان

هستی» و «ابدیت» است. این ایده دینی، که با مرگ انسان تنها جسم او از بین می‌رود و بازگشت انسان به سوی خداست، اساس سمبولیسم روسی نیز است. او شعر «من به این دنیا آمده‌ام تا شمس را ببینم» را به تأسی از مولانا سرود و در شعر علت خلقت خود را چنین بیان می‌کند. چراکه خورشید (آتش) منشأ حیات انسان است و شاعر در پی شناخت آن در جهان هستی است.

شعر «جلال‌الدین رومی» (۱۹۰۷) بالمونت، که به سال ۱۹۰۹ چاپ شده است، اندیشه‌های ژرف و دشوار شاعر را بیان می‌کند:

جلال‌الدین رومی

آن‌که قدرت رقص را می‌داند،

و این‌که در طوفان پروردگار می‌درخشد،

زیرا او مرگ را در رحمت می‌داند.

الله - هو!

در دوردست، در نزدیکی، در اوج، در پستی،

پروردگار لایزال در هر لحظه هست، نفس در بوران،

او می‌داند فناپذیری عشق را.

الله - هو!

(بالمونت ۱۹۰۹: ۷۷)

عنوان شعر بالمونت «جلال‌الدین» خود حکایت از شرقی بودن این شعر دارد. این شعر زمانی (۱۹۰۷) نوشته شده است که بالمونت غرق در مطالعه تعلیمات فلسفی و مذهبی بود و بیش از هر چیزی برایش صوفی‌گری جالب بود. تمایل و کشش او به آثار شاعر بزرگ ادبیات فارسی هم به هیچ‌وجه اتفاقی نبود، چراکه جلال‌الدین رومی شاعر صوفی، شاعر رقص (سماع)، و بنیان‌گذار گروه «مولانا» بود که به دنبال درک عرفانی حقیقت و تعالی (روحی) از طریق تشریفات سماع بودند و در آن‌ها قرائت قرآن، موسیقی، و سماع صوفی با لباس بلند و سفید، دکلمه اشعار، و خواندن دعا وجود داشت. زندگی و آثار رومی با صوفی‌گری، مکتب عرفانی، و ترک دنیا در اسلام مرتبط بود. اساس تعلیمات عرفانی رومی درباره خدا این ایده بود که خدا در همه چیز دنیا وجود دارد و راه رسیدن به خدا، که

صوفیان گروه «مولانا» پیش‌نهاد می‌کردند سماع (چرخیدن دور خود) و موسیقی بود که حالت وجد به مجری آن دست می‌دهد. از نظر صوفی‌ها و رومی، دنیای مادی خارجی فقط یک حجاب کوتاه‌مدتی است که حقیقت واقعی و آسمانی را پنهان می‌کند. برای درک واقعیت باید همه چیزهای زائد را از آن زدود.

حال و هوای شرقی شعر «جلال‌الدین» بالمونت با فلسفه و زیباشناسی سمبولیسم، مکتبی که دنیای مادی برایش کامل نبود، مرتبط بود. در این شعر، که بالمونت آن را به شاعر ایرانی تقدیم کرده بود، شاعر روس فقط یک‌بار، آن هم در عنوان شعر، نام جلال‌الدین رومی را آورد. در خود متن شعر نام این صوفی بزرگ را با ضمایی مثل «او»، «آن کس»، و «چه کسی» مورد خطاب قرار می‌دهد. این تظاهر به بی‌حرمتی نیست، برعکس، در این روش بالمونت از سنت خطاب به خداوند و قدیسین در زبان روسی استفاده می‌کند. بالمونت ویژگی‌هایی را در جلال‌الدین متمایز می‌سازد که این ویژگی‌ها گویای آن است این فرد فرایند تکامل روحی (معنوی) را به کمال رساند و به درجه‌عالی اوج گرفت؛ پس از آن که به آن حالتی دست پیدا کرد که در صوفی‌گری به آن «حقیقت» می‌گویند، حقیقت آسمانی را دید.

بالمونت موفق شد در چند شعر، زیبایی و عظمت تعلیمات صوفی‌گری را، که رومی ارائه داده بود، بیان کند. برای نمونه، درباره‌ی وجد و هوشیاری که در نتیجه سماع عرفانی به وجود می‌آید، می‌نویسد: سیماهایی که در این شعر هستند تصویر سمبولیستی از جهان بالمونت را نشان می‌دهند، که در اساس آن نیروهای طبیعی (خورشید، هوا، زمین، و آب) در وحدت‌اند. نیروهایی که در حرکت‌اند و با دنیای الهی مرتبط هستند.

دیدگاه شاعر بزرگ و صوفی درباره‌ی این که برای هر لحظه (دم) زندگی باید ارزش قائل شد و از آن لذت برد به بالمونت نزدیک و برای او قابل‌درک است. او رومی را تمجید می‌کرد و در او جلوه‌های پروردگار را می‌دید. غزلیات بالمونت را هم اشعاری با «مهر لحظه‌ها (دم)» می‌نامیدند. بریوسف، از معاصران بالمونت، درباره‌ی وی گفت: حقیقت آن چیزی است که الان گفته شده، آن چیزی که قبل از این بود دیگر وجود ندارد. آینده هم ممکن است از راه نرسد. آزادانه باید مطیع تغییر میل شد، این وصیت است. در هر لحظه (دم) باید همه‌ی کل هستی را گنجاند، این هدف است. او همیشه فقط درباره‌ی آن چیزی حرف می‌زند که هست، نه درباره‌ی آن چیزی که بود. بالمونت خود در تشریح فلسفه لحظه (دم) عنوان کرد: من خودم را وقف لحظه (دم) کردم. صدای لحظه (دم) از

صداهای روی زمین است. من خودم را وقف دنیا کردم، دنیا هم در من است. لحظه (دم) به منزله واحد اصلی زنجیره زمان دنیای شعری بالمونت به نوعی وسیله از بین بردن زمان است، زیرا در لحظه (دم) زمان حال و بی‌نهایت، زمان حال و ابدیت، و آسمانی و زمینی ترکیب شده است.

بالمونت به خواننده خود اجازه می‌دهد تا ماهیت فلسفه صوفی‌گری را احساس کند. صوفی‌ها، به ویژه رومی به مثابه یکی از بارزترین نمایندگان عرفان اسلامی دوران باستان معتقد بودند برای این که خدا را بشناسی لازم است قلبت را برای عشق بگشایی، باید موسیقی را بشنوی و سماع کنی. سماع طریقه وصل به خداست. لازم است به مدت طولانی چرخید تا بی‌نهایت، ضعف خودت را برطرف کنی، برفراز آن‌ها اوج بگیری، از بدی‌ها رها شوی، و نورانی شوی تا به پروردگار نزدیک شوی.

چه سماع است که جان رقص‌کنان می‌گردد

چه صغیر است که دل بال‌زنان می‌آید

(مولانا جلال‌الدین بلخی)

چنین دیدگاهی با بعضی از ایده‌های سمبولیسم هماهنگ بود که درک دیگری از نماد جسم دارد و مجبور می‌کند به این فکر کنید که چه‌طور روح و اراده انسان از طریق حرکت بیان می‌شود، به صورت غیرکلامی و با ژست (نماد) انسان با دنیا گفت‌وگو می‌کند (دیالوگ برقرار می‌کند).

در پایان شعر بالمونت، موضوعات مرگ و عشق (مهربانی) به شکل تقابل آمده است و در تفسیر سیمای جلال‌الدین صداهای تراژیک می‌آورد، که روشن هم است. و این نشان از منحصربه‌فرد بودن قابلیت بالمونت است، آگاهی شاعرانه درونی و نفوذ در فرهنگ و اعتقادات دیگر. بالمونت در اثرش نشان می‌دهد که به صورت ناگسستنی در سرنوشت شاعر باستانی، عشق و مرگ با هم ارتباط دارند. با ترکیب آن‌ها در ذهنش، این دو عنصر به او اجازه می‌دهند تا ماهیت هستی را درک کند و خدا را در قلبش بیابد و بخشی از جاودانگی گردد.

شعر «جلال‌الدین» بالمونت ترکیب فوق‌العاده ایده صوفی‌گری و سمبولیسم روسی است. سیمای شاعر ایرانی که شاعر سمبولیسم روسی ساخته بود یک شخصیت واقعی نبود، بلکه انعکاس هنری ایده صوفی‌گری است که در شخصیت قهرمان به تصویر کشیده شد.

۳. نتیجه‌گیری

بالمونت در اوایل سده بیستم به شمس‌الشعرا در روسیه شهرت داشت. معاصران اشعارش را به سماع بهاری تشبیه کردند و معتقد بودند که هیچ‌کس مانند او نتوانست از سماع طبیعت چنین بهره بگیرد و اشعاری خوش‌آهنگ به کمک طبیعت بسراید. همان‌طور که دیدیم عناصر چهارگانه اساس شناخت شاعر از جهان هستی شدند. وجود این عناصر در اشعار سمبولیستی او از نمادهای آفرینش جهان به‌شمار می‌آیند. بالمونت نیز مانند دیگر شاعران سمبولیست هم‌عصر خود بی‌توجه به فرهنگ و معارف ایرانی - شرقی نبود. او از پیش‌تازان و بنیان‌گذاران مکتب سمبولیسم است و برای شناختن جهان هستی مرزهای زمان و مکان را درنوردیده و از هر سرزمینی خوشه‌ای برچیده است و دفتر اشعار و افکار خود را غنی ساخته است. کنکاش‌ها و گوش‌جان‌سپردن به انواع نواها به اشعار شاعرانی چون مولوی، خاقانی، و حافظ از سرزمین کهن ایران به او کمک کرده است تا بتواند خرمنی از گل‌های حکمت، عرفان، و فلسفه شرق را نیز بچیند و در سبد افکار و اندیشه‌های عرفانی خود جای دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «شرق در آثار کانستانتین بالمونت، نویسنده و شاعر معاصر روسیه» با شماره ۶۷۱/۱۹/۶۰۵۰۰ مصوب آذر ۱۳۹۵ است که با اعتبارات معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.
۲. (Trilistnik/ Трилистник) برگ شیدر به دلیل داشتن سه برگه در برخی کشورها نماد تثلیث مسیحیت است.

3. Сергей Александрович Кусевичкий (Sergej Aleksandrovich Kusevickij)

سرگئی کوسیویتسکی نوازنده ویولون، موسیقی‌دان، و آهنگ‌ساز روسی - آمریکایی که در سال ۱۸۷۴ متولد و به سال ۱۹۵۱ وفات یافت.

کتاب‌نامه

کریمی مطهر، جان‌اله (۱۳۷۹)، «نگاهی به تأثیر متقابل ادبیات ایرانی و روسی»، تهران: پژوهش دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران، ش ۸، بهار و تابستان.

Бальмонт, К. Д. (1909), *Полное собрание стихов*, Том 10, Москва, Изд-во "Скорпион".

ЗБальмонт, К. Д. (1903), *Будем как Солнце!*, Москва, Изд-во "Скорпион".

- Бальмонт, К. Д. (1990), *Стозвучные песни: Сочинения*. Ярославль.
- Безруков, А. Н. (2018), *Рецепция индивидуально-стилевой манеры лирики К.Д. Бальмонта*, Исследовательский журнал русского языка и литературы, № 11, Иран, Тегеран. Сс.
- Брюсов, Валерий (1912), *Далекие и близкие*. М., стр. 89.
- Быкова, Н. Г. (1995), *Литература*, Москва, Филологическое общество “Слово”.
- Дмитриев, С. Н. (2014), *Персидские напевы. От Грибоедова и Пушкина до Есенина и XXI века*, Москва, “Вече”.
- Куприяновский, П. В. (2014), Молчанова Н. А. *Бальмонт/ Жизнь замечательных людей*. М., “Молодая гвардия”.
- Романов, А. Ю. (2013), *Константин Бальмонт глазами современников*, СПб, “ООО Издательство ‘Росток’”.

